

بعد از سال ها کار بی ادعا در محله طبرسی شمالی، در خدمت حرم به روی رضا شرفی باز شد

شروع خادمی، از دل آرایشگاه محله



راه تجربه

۳

فرزانه شهامت: «ماه است این آقارضا ما! خوب جایی آمدید برای تهیه گزارش. یادتان باشد قصه نذرش برای امام هشتم (ع) را هم بیورسید.» پیرایش موهای مشتری قدیمی آرایشگاه، تمام شده و او در حالی که آماده رفتن است، بی مقدمه و ناپرسیده، این جملات را می گوید تا خاطرمان را جمع کند که رضا شرفی، صاحب قدیمی ترین آرایشگاه محله طبرسی شمالی، همان قدر محبوب و معتمد است که پیش از این، شنیده بودیم.

کمک حال پدر بیمار

قدیمی ترین حرفه در یک محله را داشتن، به سن بالا نیاز ندارد، اگر در نوجوانی، راه زندگی را انتخاب و یاد گرفتن آن حرفه را شروع کرده باشی؛ «سال ۷۶، کلاس سوم راهنمایی را که در مدرسه شهید نیک خلق خواندم، درس را برای همیشه کنار گذاشتم. تصمیم گرفتم بروم دنبال آرایشگری و بشوم اولین آرایشگر فامیل و اطرافیانمان.» خدا حافظی رضایابی علم، تصمیم سختی نبود، هر چند که والدین او، مخالف ترک تحصیل فرزندشان بودند. شرایط جسمی و بیماری قلبی پدر را به یاد می آورد و می گوید: پدرم آشیزیک رستوران بود و من از بچگی، حتی قبل از اینکه به مدرسه بروم، همراهش می رفتم سر کار. غذای مشتری ها را می بردم سر میز و در حد پنج تا تک تومانی، انعام می گرفتم. چون دکترها گفته بودند شرایط قلبی بابا مساعد نیست، باید به عنوان پسر بزرگ تر، برای کمک به دخل و خرج خانواده شش نفره مان کاری می کردم.

حرفه آموزی اصولی

«هر کاری را باید اصولی و حرفه ای یاد گرفت.» طرز فکر امروز شرفی، از دوره نوجوانی، همراهش بود و به تلاش برای اخذ مدرک فنی و حرفه ای در رشته آرایشگری، ترغیبش کرد. می گوید: قدیم، در مشهد دو تا آموزشگاه معتبر بود برای آرایشگری، یکی چهار طبقه و دیگری در فلکه عدل خمینی. من دومی را انتخاب کردم، چون از خانه تا فلکه عدل را می شد با اتوبوس رفت و بقیه راه را هم پیاده. سه ماه طول کشید تا دوره تئوری و عملی را گذراندم و مدرک گرفتم. قسمت سخت یادگیری برای رضا، پیدا کردن کسی بود که حاضر شود مدل باشد و برای این کار، دست به دامن کارگرهایی می شد که اطراف آموزشگاه، سرگذر می ایستادند: «کلی خواهش و تمنا می کردم تا ببینند آموزشگاه و روی موهایشان کار کنم. وعده شست و شوی موهایشان را می دادم و اصلاح رایگان. خدا را شکر موهای آن ها و هیچ کدام از مشتری هایم را خراب نکردم. آن زمان دستم کند بود و سه ربع ساعت طول می کشید اصلاحشان.»

محروم شدن از خادمی

چهار سال شاگردی در آرایشگاهی واقع در چهارراه برق، از رضا شرفی که جوانی بیست ساله بود، آرایشگری ماهر ساخت. وقتش رسیده بود کسب و کاری مستقل راه بیندازد و نتیجه زحماتش را ببیند؛ «اولین مغازه ام، کنار مسجد امام سجاده (ع) در خیابان مزینانی بود. یک مقدار بالاتر از مغازه فعلی ام. مغازه فعلی را سال ها بعد، با کمک بابا ساختم. در این مدت، بین همه دغدغه ها و بالا و پایین های زندگی که همه مان یک جور تجربه می کنیم، دلم یک چیز را خیلی می خواست. آرزو داشتم خادم امام رضا (ع) باشم.» شرایط خادم شدن در ده پانزده سال پیش که شرفی روایت می کند، بالاتر تفاوت های زیادی داشت: «خیلی سخت گیری

عکس: فهیمه فرخی/شهرآرا

دارد و شخصی به حساب می آید؛ «هر مشتری دائمی، شانه، پیش بند و تیغ مخصوص به خود دارد که داخل کیفش گذاشته می شود. توی دفترم رفت و آمدها را ثبت می کنم به هشت تا که برسد، دور دسته کیف، روبان قرمز می پیچم، یعنی که میهمان امام رضاست و نوبت اصلاح رایگان رسیده است.» ده سال استمرار در انجام این نیت خالصانه، بالاخره آقای شرفی راه آرزوی خدمتش در حرم امام رئوف (ع) رسانید.

خادم خادمان آقا

«به واسطه یکی از دوستان که سرکشیک حرم مطهر است، به خدمت دعوت شدم؛ از دو سال پیش تا الان. در باب الهادی (ع) نوکری می کنم و شده ام خادم خادمان آقا. یعنی وقتی خادم از سر پست هایشان، خسته می آیند برای استراحت، من از آن ها پذیرایی می کنم.» قرار عاشقانه شرفی با امام رئوف (ع) روزهای چهارشنبه است. خودش خواسته است که از بین کشیک های چهار ساعته، شش ساعته، هشت ساعته و دوازده ساعته، بیشترین راداشته باشد. بنابراین از ۶ صبح می رود سر پست تا ۶ عصر. مشتری های آقارضا می دانند که در این روز و این ساعت ها نباید مراجعه کنند چون آرایشگر خوش نام و قدیمی محله شان، توفیق تشریف و خدمت در بهشت را پیدا کرده است؛ کاسی خیراندیش که در سایر روزهای هفته هم از یاد آقا غافل نیست. اخلاق خوش با مشتری ها، شنیدن درد دل هایشان، رعایت کف نرخ نامه برای رعایت حال آن ها در این اوضاع اقتصادی و دستگیری از نیازمندان نمونه هایی است که ترجیح می دهد از آن ها هیچ نکوید و به ناچار باید و صف آن را از مشتری ها شنید.

می کردند برای پذیرش خادم. من یک بار، با کلی دوندگی، همه مراحل را گذراندم اما روز اول خدمت، مسئله ای پیش آمد و با اعلام قبلی، نتوانستم بروم حرم. همان موضوع ساده، به حساب بی نظمی من گذاشته شد و از خدمت، محروم شدم.» او ادامه می دهد: با خودم انداز بر انداز کردم و گفتم عیبی ندارد. ابتدا، وسط و آخر ماه، شب تا صبح می روم حرم و هر کاری باشد، انجام می دهم. مهرها و قرآن ها را می گذارم سر جایش، روی فرش، آشغال ریخته باشد، جمع می کنم و... یکی از نیمه شب ها، بابت همین هم تذکر گرفتم و قرار شد دیگر مستمر این کار را انجام ندهم. باین حال، دل من هنوز خدمت برای آقارضا می خواست.»

روبان قرمز، نشان خدمت

تصمیم آقارضا برای خدمت به نیت امام هشتم (ع)، این بار در چارچوب همین مغازه نقلی، شکل گرفت. او تصمیم گرفت به نیت خشنودی حضرت، به ازای هر هشت اصلاح مشتری های دائمش، یکی را رایگان انجام بدهد. قفسه های مغازه او، پر از کیف های کوچک مشکی، ویژه مشتری های قدیمی است. هر کدام اسم و رسم

چکیده ۲۰ سال آشنایی

حجت الاسلام سید محسن طباطبائی فاطمی امام جماعت مسجد امام سجاده (ع) در محله طبرسی شمالی آقای شرفی را بیست سال است که می شناسم. اوایل آشنایی ما تقریباً جوانی بیست ساله بود و حالا شده است یک کامل مرد چهل و چند ساله. اگر بخوایم آرایشگر محله مان را برای کسانی که او را نمی شناسند معرفی کنم، خلاصه می گویم فردی است با خدا و منصف در کاسبی. شرایط اقتصادی و حال هم محله ای هایش را درک می کند و هوایشان را دارد. می دانم که دست به خیر است و پنهانی، برای رضای خدایه نیازمندان هم توجه دارد. آقارضا در مسجد امام سجاده (ع) یک نمازگزار صرف نیست و برای کارهای مسجد، می شود روی او حساب کرد؛ مثلاً اگر مسجد، آشیزی داشته باشد، در مغازه را می بندد و می آید کمک. اگر هم برای برنامه های مسجد نیاز به مشارکت مالی نمازگزارها داشته باشد، دریغ ندارد.

